

کاربست نوستالژی در اشعار عبدالوهاب البیاتی و فریدون مشیری در بستر رمانتیک

سولماز غفاری^۱

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۵/۰۳، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۷/۲۶)

چکیده

نوستالژی یا غم غربت حالتی است روانی که به صورت نا خود گاه در فرد ظاهر می شود سپس به یک اندیشه تبدیل می گردد در عرصه ادبیات نظر بسیاری از ادبا و شعرا به این پدیده معطوف شده است. عبد الوهاب البیاتی و فریدون مشیری شعرای توانمند ادبیات عربی و فارسی با توجه به شرایط فردی، اجتماعی، سیاسی عصر خویش به نوعی دچار احساس دلزدگی از زمان حاضر می شوند و تلاش می کنند برای رهایی از وضعیت نابسامان و نامطلوب خود جایگزینی پیدا کنند. این دو شاعر بزرگ مطلوبشان را گاه با پناه بردن به گذشته و گاه در رویای آینده جست و جو می کنند. غم دوری از وطن، پناه بردن به دوران کودکی، طبیعت و آینده آرمانی از مولفه های غم غربت این دو شاعر به شمار می آید. نگارنده در این تحقیق به بررسی چگونگی نمود نوستالژی یا غم غربت و مظاهر آن در اشعار این دو شاعر پرداخته است. مقاله حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه ای و اینترنتی ظهور پدیده روانشناختی-اجتماعی را در اشعار این شعراء مورد مطالعه قرار داده است. مهم ترین داده های این پژوهش استناد به دفترهای شعری بیاتی و مشیری و منابع مرتبط با مضمون غم غربت است.

واژگان کلیدی

عبدالوهاب البیاتی، فریدون مشیری، نوستالژی، رمانتیسم

مقدمه

ادبیات در طول زمان‌ها و عصرهای مختلف مراحل بسیاری را پشت سر گذاشته است و تحولات بسیاری را در شکل و مضمون و محتوا به خود دیده است در واقع ادبیات آینه تمام‌نمای جامعه است بر این اساس رابطه میان جامعه و ادبیات هم رابطه‌ای محکم و استوار است. بخشی که در این تحقیق پیش روی ماست کاربرد تکنیک نوستالژی و نمودهای آن در بستر رمانتیک در اشعار دو شاعر پرآوازه عرب و ایران عبدالوهاب البیاتی و فریدون مشیری است.

نوستالژی یا غم غربت از اصطلاحات علم روان‌شناسی؛ به معنای دلتنگی، حسرت زدگی است. حسی طبیعی، عمومی و حتی غریزی (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹) و رفتاری ناخودآگاه که منجر به پریشانی، اضطراب و ناامیدی در فرد می‌شود (العشماوی، ۱۹۸۰: ۵۲) بررسی جلوه‌های این رفتار در آثار یک شاعر یا نویسنده ما را با جنبه‌های گوناگون شخصیتی او و نیز جامعه‌ای که در آن زیسته آشنا می‌کند. این رفتار ناخودآگاه تحت تاثیر عوامل فردی، اجتماعی و سیاسی مختلف وارد عرصه ادبیات شد. در ادبیات معاصر به خاطر پیشرفت‌های سریع تمدن و صنعت و دور افتادن از اصل و اساس آدمی نوستالژی به وفور به چشم می‌خورد (شمیسا، ۱۳: ۱۳۷۷)

ادبیات معاصر عراق و ایران هم به مانند دیگر سرزمین‌ها از این تحولات بی‌بهره نماند به همین

دلیل ما را بر آن داشت تا با انتخاب دو شاعر نامدار عربی و ایرانی که شعرشان بیان‌گر فرهنگ آنان است، به بررسی تطبیقی پدیده نوستالژی و مولفه‌های آن پردازیم.

عبدالوهاب البیاتی جهانی‌ترین شاعر معاصر عرب و از نخستین پیشگامان شعر نوی عرب در سال ۱۹۲۶ در منطقه ((باب الشیخ)) عراق- منطقه‌ای نزدیک به قبرستان و محل سلاخی حیوانات- به دنیا آمد بعد از مدتی به بغداد منتقل و در دارالمعلمین مشغول تحصیل و تدریس شد. زیستگاه او سرشار از کارگران و تهیدستان و مهاجران روستایی بود (جحا، ۲۰۰۳: ۳۷۱) آگاهی او از فقر انسانی که ملازم جوامع بشری شده بود عامل اصلی اندوه فراوانش گشت به گونه‌ای که از همان زمان کودکی به دنبال کشف علل و عوامل دردهای خویش برآمد. در ده سالگی متوجه مسائلی شد که تاثیر شگرفی بر بیشتر سروده‌هایش داشت. به عنوان مثال در جایی درباره خود این چنین می‌گوید: «زندگی این کودک کاملا شبیه به مرگ بود. ما از مرگ رنج می‌بردیم و گویا آن را استشمام می‌کردیم. قبرستانی در نزدیکی محل زندگی ما بود. مرگ انسان و حیوان نزدمان تقریبا چهره‌ای همیشگی و تکراری داشت و گویا مرگ همه جا در کمین ما بود» بی‌گمان اندیشه‌ای این چنین درباره مرگ و فقر، در حقیقت آگاهی بیاتی را نسبت به زندگی و مرگ نمایان می‌ساخت گفتنی است که تاثیر

این شناخت، در بیشتر مجموعه‌های شعری او قابل درک است (رزوق، ۱۹۹۵: ۷)

بیاتی شاعری است که لبریز از عواطف انسانی است. گفته شده که وی تمام وجود خود را صرف سخن گفتن از دغدغه‌های انسان معاصر عربی نمود (صبحی، ۱۹۸۷: ۱۹). برای چنین شاعری که انسان و دغدغه انسانی پر اهمیت می‌نماید (رجبی، ۱۳۹۰: ۵۲) چگونه ممکن است که در برابر ظلم و ستم حکام سر تعظیم فرود آورد و لب بر سخن ننگشاید!

مشیری نیز یکی از شاعران نوپرداز ایرانی و از مفاخر عرصه شعر و ادب معاصر در ایران است. او در سی شهریور ۱۳۰۵ شمسی در تهران چشم به جهان گشود. پدرش ابراهیم مشیری افشار فرزند محمود در سال ۱۲۷۵ شمسی در همدان متولد شد. در ایام جوانی به تهران آمد و از سال ۱۲۹۸ در وزارت پست مشغول خدمت گردید. او نیز از علاقه‌مندان به شعر بود (محمدی آملی، ۱۳۸۲: ۱۹)

مشیری از همان دوران کودکی به شعر علاقه داشت. درباره سال‌های کودکی‌اش نوشته است «در آن ایام سخت به شعر علاقه نشان می‌دادم، صدها بیت از حافظ حفظ داشتم تا در میدان مشاعره که در مدرسه ترتیب داده می‌شد پیروز باشم» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۴۵۶)

مشیری نیز به مانند بیاتی انسان دوست و خیرخواه مردم و مصالح آنان است. عاشق ایران

و فرهنگ ایرانی است وی هرگز نسبت به مسائل و تحولات جامعه نتوانست بی تفاوت باشد.

سوالات پژوهش

- ۱- شاعری که اندیشه نوستالژی دارد چه تاثیری از مکتب رمانتیسم گرفته است؟
- ۲- شاخصه‌هایی که شاعر در برابر غم و اندوه از آن‌ها بهره می‌برد کدام است؟

فرضیه‌های پژوهش

- ۱- رمانتیسم بسترگاه نوستالژی است و شاعری که اندیشه نوستالژی دارد قطعا از این مکتب بهره برده است.
- ۲- مولفه‌هایی که شاعر برابر اندیشه نوستالژی به آن‌ها پناه برده است ممکن است؛ بازگشت به طبیعت، بدوی‌گری، آینده‌آرمانی و... باشد.

پیشینه تحقیق

مساله نوستالژی در ادبیات موضوع جدیدی نیست. این پدیده از زمان‌های گذشته در میان شاعران و اهل قلم نمود داشته است. در این جستار هم در ادبیات فارسی و هم در ادبیات عربی پژوهش‌های بسیاری چه به صورت مجزا و چه به صورت تطبیقی انجام پذیرفته است. این پدیده در اشعار بیاتی و مشیری به صورت مجزا مورد پژوهش قرار گرفته است اما پژوهشی که به شکل تطبیقی میان این دو شاعر انجام شده باشد مشاهده ننموده ایم. از این رو تلاش کرده ایم در تحقیق پیش رو به تحلیل این رویکرد در

میان دو شاعر برجسته معاصر بیردازیم. از جمله این بررسی‌ها عبارتند از:

- کبری روشنفکر و سجاد اسماعیلی «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبد الوهاب البیاتی و شفیع کدکنی» (فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس) (۱۳۹۱)

- رساله‌ای تحت عنوان «بررسی غربت زدگی در شعر عبدالوهاب البیاتی» زهرا ترک زاده گروهیبه (دانشگاه زابل) (۱۳۹۴) که به بیان عوامل روی کار آمدن غربت، انواع غربت، عوامل غربت زدگی شاعر پرداخته است.

- ناهده فوزی «هاجس الاغتراب و الترحال» (عبدالوهاب البیاتی) (۲۰۱۱)

- بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری (مهدی شریفیان، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا) (۱۳۸۶)

- غم غربت در شعر معاصر (یوسف عالی عباس‌آباد، فصلنامه گوهر گویا) (۱۳۸۷)
- نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری (مسلم رجبی، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد) (۱۳۹۵)

نوستالژی در مکتب ادبی رمانتیسم

(nostalgia) نوستالژی واژه‌ای یونانی است که معنای آن را حسرت گذشته، غم غربت دانسته‌اند. (آریانپور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹ و باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲)

چنین به نظر می‌رسد که پدیده نوستالژی عکس‌العملی است که فرد برابر غم و اندوهی که با آن مواجه شده است، از خود نشان می‌دهد و به نوعی هدفش مقابله با عنصر غم است. اما برای اینکه ارتباط میان مکتب رمانتیسم و پدیده نوستالژی را بهتر درک کنیم ضروری است با مفهوم و محور کلی این مکتب آشنا شویم.

رمانتیسم نهضتی فرهنگی، فکری و اجتماعی است (جعفری، ۱۳۷۸: ۷۲) که دامنه گسترده این نهضت تمام مظاهر هنر، فلسفه، سیاست، مذهب و... را در بر گرفته است. مفهوم کلی رمانتیسم پدیده‌ای مختص به یک دوران نیست، بلکه در زمان‌های مختلف به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود (فورست، ۱۳۷۵: ۷۱) توسعه علاقه به طبیعت و حیات ابتدایی و غیر متمدن، شاید نخستین ویژگی رمانتیسم باشد که هدف از بازگشت به آن بازگشت اصالت انسانی است. رمانتیسم مکتب آزادی خواهی و آزادی اندیشی است (ثروت، ۱۳۸۵: ۷۱) چیزی که بیانی و مشیری منادی آن برای بشریت بودند.

مهم‌ترین مولفه‌های رمانتیسم؛ بازگشت به طبیعت و دوران کودکی، انزوا طلبی گریز از حال و سفر به سوی جامعه آرمانی، فردیت و رسیدن به آزادی است (ارمی، ۱۳۹۱: ۷۵) مهم‌ترین عنصر در ایجاد پدیده نوستالژی تحریک عاطفه است و مکتب رمانتیسم بر زیر بنای عاطفه شکل گرفته است پس می‌تواند بستر مناسبی را برای این پدیده فراهم آورد. جریان رمانتیک یکی از

ژرف‌ترین جریان‌های ادبی غرب است که ادبیات معاصر عربی و فارسی بی‌تأثیر از آن نمانده است و می‌توان نشانه‌های آن را در اشعار بسیاری از شعرا به وضوح دید. از جمله این شاعران بیاتی است که اشعار او صادقانه‌ترین احساسات درونی وی را به تصویر می‌کشد. پریشانی، اندوه و ناامیدی بیشترین موضوعات شعری او را تشکیل می‌دهد. استفاده از عنصر خیال، عواطف و احساسات صادق از بارزترین خصوصیت‌های شعری اوست. در اشعار مشیری نیز عشق، غم، طبیعت، انسان چهار عنصر اصلی شعر او را تشکیل می‌دهد. شاعری با احساسات و هیجانات درونی قوی که درد ملت ایران درد او و غصه آنان غصه اوست و هرگز خود را جدا از مشکلات ملت و سرزمینش نمی‌بیند و همواره در قبال مشکلات هم‌وطنانش خود را متعهد و مسئول می‌داند.

باتوجه به مسائل سیاسی، اجتماعی و فردی که بیاتی و مشیری هر دو به صورت‌های مختلف در جامعه گرفتار آن بوده‌اند دچار اندوهی شده‌اند که برای رهایی از آن و حل مشکلات به سوی گذشته و یا آینده آرمانی روی آورده‌اند و چون معتقد هستند شعر سلاح آنان است به وسیله شعر می‌خواهند هم‌وطنان خود را هشیار سازند و آنان را از خواب غفلت بیدار کنند.

تأثیر مسائل سیاسی و اجتماعی بر افکار بیاتی و مشیری

قطعی‌ترین نتیجه هر حرکت سیاسی، حرکتی

ادبی است و همچنان که مارکس می‌گوید ادبیات رو ساخت جامعه است که متأثر از زیربنای سیاسی و اقتصادی است (سلدن، ۱۹۹۸: ۵۰). براین اساس جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی و سیاسی تأثیرات خود را خواه و ناخواه بر بدنه ادبیات می‌نهند و آن را اگر نگوییم همسو با خود باید بگوییم که چرخشی در آن‌ها ایجاد می‌کنند چرا که تحرکات سیاسی ریشه در ناخود آگاه جمعی تک تک افراد یک جامعه دارد و در لایه زیرین ذهن آنان زندگی می‌کند. بیاتی شاعر معاصر عراقی به خاطر مخالفت با سیاست دولت‌های وقت بالأخص حزب بعث بارها دستگیر، تبعید و در نهایت از کشور اخراج شده است و چون وی مخالف سیاست‌های ظالمانه حاکمان بود در اشعارش با نگاهی انتقادی به مسائل و قضایای جامعه عراقی نگریسته و آن را مورد انتقاد قرار داده است. بیاتی از آن که و آن چه که در اطرافش هست احساس بیگانگی می‌کند احساس تنهایی دارد راه انقلاب را در پیش می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت دیوان شعری بیاتی بازتابی است از جامعه عراق با مضامینی چون فقر، عدم آزادی، جهل و عقب ماندگی عراقیان، برچیده شدن عدالت، رخت بر بستن حجاب و...

اشعار بیاتی رویکردی اجتماعی دارد بیشتر به بررسی امور روزمره مردم آفات و عیوب اخلاقی و اجتماعی می‌پردازد او به گونه‌ای با کلماتش بر طبل رسوایی مستکبرین می‌کوبد که صدایش به

گوش جهانیان می‌رسد. او ملت ستم‌دیده عراق را والایتر از آن می‌بیند که در سکوت و ظلم بمیرند در حالی که خانه‌هایشان در آتش نابودی بسوزد و آن‌ها بخاطر ترس و وحشت دم برنیارند:

لِمَاذَا نَحْنُ فِي الصَّمْتِ نَمُوتُ؟ / وَ كَان لِي
بَيْتِي وَ كَانَتْ لِي / وَهَا أَنْتِ بِلَا قَلْبٍ، بِلَا صَوْتٍ /
تَنْوُحِينَ وَهَا أَنْتِ لِمَاذَا نَحْنُ فِي الْمَنْفَى؟ . لِمَاذَا
نَحْنُ لَا نَبْكِي / عَلَى النَّارِ عَلَى الشُّوْكِ / مَشِينَا وَ
مَشَى شَعْبِي / لِمَاذَا نَحْنُ يَا رَبِّي / بِلَا وَطَنٍ بِلَا
حُبٍّ / نَمُوتُ فِي رُعْبٍ؟ (البیاتی، ۲۰۰۸: ۴۴۶)

چرا ما در سکوت به سر می‌بریم؟ خانه‌ای داشتیم بله داشتیم / و هان‌ای تو بدون قلب بدون صدا / ناله سر می‌دهی / و هان‌ای تو چرا ما در تبعید به سر می‌بریم؟ / و چرا ما اشک نمی‌ریزیم؟ / خودمان و ملتمان بر روی آتش و خار راه می‌رویم / خدایا چرا ما بدون وطن و بدون عشق در ترس و وحشت جان می‌دهیم؟ شاعر خود را بی حاصل می‌پندارد اما در برابر این بدبینی تسلیم نمی‌شود چون آرزوهای والایی در سر دارد بنابراین برای رسیدن به اهدافش از میان کوله باری از وحشت و تنهایی و پریشان حالی هجرت می‌کند:

وَحْدِي إِحْتَرَقْتُ أَنَا / وَحْدِي وَ كَمْ عَبْرَتٍ / بِي
الشَّمْسُ وَلَمْ تَحْفَلْ بِأَحْزَانِي (بیاتی، ۱۳۴۸: ۱۴۱)

به تنهایی سوختم من به تنهایی / و چه آفتاب‌ها که بر من نتابیدند / اما به غم و اندوهم توجهی نکرد.

وَحْدِي بِلَا مَوْعِدٍ / أَصِيحُّ يَا أَنْتِ / تَعْمُرُنِي
وَ حَشَّةٌ / وَاللَّيْلُ لَمْ يَأْتِ (همان، ۱۷۰)

به تنهایی بدون هیچ وعده‌ای فریاد سر می‌آورم: ای تو / وحشت مرا در بر می‌گیرد در حالی که هنوز شب نشده است.

مشیری تقریباً همان زمانی که رضاشاه پهلوی تاج سلطنت را بر سر گذاشت به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۰ که ایران دچار آشفتگی‌هایی بود و نیروهای متفقین که از شمال و جنوب به ایران حمله کرده بودند و ایران از شمال و جنوب به اشغال متفقین (شوروی، انگلیس، آمریکا) در آمده بود شعر سرودن را آغاز کرد و انگیزه سرودن شعرش واقعه شهریور ۱۳۲۰ بود:

چرا کشور ما شده زیر دست / چرا رارشته ملک از هم گسست / چرا هر که آید ز بیگانگان / پی قتل ایران ببندد قیام (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۵)

فضای خفقان سال‌های پس از کودتا، احزاب تندرو، جنگ قدرت شرق و غرب، تقسیم جهان، تنهایی و غربت مردمی که نتوانستند مثل بیشتر مقاطع تاریخی از رهبران خود دفاع کنند باعث شد بسیاری از شاعران به دامن سکوت بخزند (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۴۶) مشیری نیز در برابر ظلم و ستمی که فضای جامعه را پر کرده بود؛ ستم به مظلومان، چپاول نمودن اموال یتیمان و . . نا امید می‌شود:

از همان روزی که فرزندان آدم / زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید / آدمیت مرد / گرچه

آدم زنده بود (مشیری، ۱۳۸۱: ۴۹۰)

رفته رفته که شعرش به کمال رسید و از رویکرد فردی به رویکرد اجتماعی گرایید از این که مردم محبوسند و آزادی بیان و اندیشه ندارند اندوهگین شد..

من از میان قفس / شادمانه بانگ زدم /
نشانه‌ای زرهایی / ستارگان می‌دانند (شاکری
یکتا، ۱۳۸۷: ۴۸۹)

بنابراین به خود آمد و قلم به دست می‌گیرد و می‌خواهد کوس رسوایی سر دهد: ستم بود بر خلق و غارتگری / مرا نیز شوری که رسوا کنم / قلم در کفم بود و می‌تاختم که مشت ستمکاران را وا کنم (شاکری یکتا، ۱۳۸۷: ۳۷۴)

بیاتی و مشیری دو شاعر توانمند معاصر وقتی قلم بر انگشتانشان سوار می‌شود به نحوی محو نوشتن می‌شوند که کسی را یارای مقابله با آنان نیست. گویی این دو شاعر میخواهند دوباره در روح انسانیت بدمند چون آرامش و آزادی را حق مسلم ملت خود می‌دانند. آنان برای ارزش‌های از دست رفته خود حسرت می‌خورند و تلاش می‌کنند که مردم را به شور و انقلابی فرا خوانند تا ارزش‌هایی بسان صداقت، مردانگی، سعادت و... را از حاکمان زورگو پس گیرند. بیاتی در این راه غربت و دوری از وطن را چه از سوی حکومت باشد و چه با اختیار خود برگزید اما مشیری در داخل وطن خود را غربت زده‌ای دید که با تمام محیط اطرافش بیگانه شده است.

بنابراین هر دو شاعر متأثر از اوضاع سیاسی و اجتماعی دچار اندوهی شدند که ما حاصل آن پدیده نوستالژی بود.

مولفه‌های نوستالژی

۱- بدوی گرایی یا بازگشت به کودکی

انسان فرزند محیط خود است و محیط بر او تاثیر بسزایی دارد محیط پالایشگاه زبانی است که بهترین و پاک‌ترین واژه‌ها را به هنرمند ارائه می‌دهد رابطه هر انسانی با محیط خود رابطه‌ای خلل ناپذیر است وطن و محیطی که انسان در آن رشد می‌کند به مانند هویت و شناسنامه اوست و اگر ارزش‌های آن از بین برود در واقع حکم نابودی ساکنان آن را دارد. شاعر ناخودآگاه نگاه خود را به سمت زمان گذشته می‌کند و خاطرات خوش آن زمان را به یاد می‌آورد به اعتبار این که مخدری است که روح و روان را زنده می‌کند. (العبده، ۲۰۰۵: ۱۹۹) کودکی و رویاهای آن مضمونی است که در اشعار بیاتی بازتابی از سر تحسر و غم غربت دارد. توجه بیاتی به دیروز است دوران خوش و بازی‌هایی که داشت. نسبت به اتفاقات اطرافش بی توجه بود و احساس غربت نمی‌کرد:

بِالْأَمْسِ كُنَّا آهٍ مِنْ كُنَّا... نَعْدُو وَرَاءَ ظِلَالِنَا.
/ كُنَّا نَقُولُ كَمَا نَشَاءُ / وَ حُيُونَا الْخَشِيْبَةَ الْعَرَجَاءُ
كُنَّا فِي الْجِدَارِ / بِالْفَحْمِ تَرَسْمُهَا وَ نَرَسْمُ حَوْلَهَا
حِقْلًا وَ دَار (بیاتی، ۲۰۰۸: ۱۷۱)

دیروز بودیم... آه بودن از دیروز است... پشت سایه هایمان می‌دویم/ هر آنچه را که خواستیم می‌گفتیم/ و اسب‌های چوبی لنگ را/ با زغال بر روی دیوار/ که در اطرافش باغ و خانه بود رسم می‌کردیم.

او با زبانی گزنده لب به اعتراض می‌گشاید و دوران کودکی‌اش را نابود شده دست روزگار و اوضاع نابسامان کشورش می‌داند و از شهر کودکی‌اش چیزی جز آسمان دود آلود، راهزنان به کمین نشسته و دیوارهای فرو ریخته نمی‌بیند:
 الأُمسُ ماتَ. . . الأُمسُ ماتَ / لم یبقِ حَولَ
 مَدینَۃِ الأَطفالِ إلا ما نَشاءَ / إلا السماءَ / إلا بقایا
 السُّورِ و الشَّحاذِ یَسْتَجِدِی / إلا العَجاظَ فی الدَّرُوبِ
 المُوَحِّشات. . . (همان، ۱۷۳)

دیروز مرد/ دیروز مرد/ و در اطراف شهر کودکان جز آن چه که ما می‌خواهیم چیزی نماند/ جز آسمان/ جز دیوارهای فرو ریخته و گدایان و راهزنان به کمین نشسته اشتیاقی که تمام وجود شاعر را فرا می‌گیرد زمانی است که از باغ لیموی بالای فرات و تابستان زیبای کودکی‌اش حرف می‌زند:

وَ حَدائِقُ اللَّیْمونِ فی أَعلی الفَراتِ / وَ أَمَیَّتُ
 صَیْفِ طُفولَتِی / فیها وَ أَدْرکَنِی السَّتاءُ / وَ حَمَلْتُ
 فی مَنفاى بَعَدَ رَحیلِها / ذَهَبَ القِصائِدِ وَ الرِّمادِ
 (همان، ۵۰۳)

و باغ‌های لیمو در بالای فرات / که تابستان کودکی‌ام را در بالای آن گذراندم/ و زمستان

را پشت سر گذاشتم/ در تبعیدم حمل کردم بعد از کوچ کردنش/ قصائد و خاکسترها رفتند. مشیری نیز اشعار زیادی دارد که اشاره به ایام کودکی، نوجوانی و جوانی دارد او نیز آن گاه که از خستگی و دل شکستگی روزگار ناتوان می‌شود اندوهی را در درونش حس می‌کند که تنها با بازگشت به ایام گذشته است که خود را تسکین می‌دهد:

در کنج غم نشسته و به یاد گذشته‌ها/ در موج اشک می‌گذرند از برابرم (مشیری، ۱۳۸۱: ۴۱)
 روزی نمی‌رود که به یاد گذشته‌ها/ در ظلمت ملال نگریم به حال خویش/ یک دم نمی‌شود که یاد جوانی‌ام/ از فرط رنج سر نبرم زیر بال خویش (مشیری، ۱۳۸۱: ۳۹)

این که بیاتی و مشیری به دوران کودکی پناه می‌برند شاید به دلیل وضعیت روحی، فلسفی و یا اجتماعی باشد که هجرت را بهترین راه برای رهایی می‌دانند. تفاوت این دو شاعر در این مقطع این است که زبان بیاتی کمی تند و گزنده تر از مشیری است این که پشت سر هم سوال می‌کند و مخاطب را به فکر فرو می‌برد و خاطرات شیرین کودکی را یاد آور می‌شود به مانند این است که مخاطب پیش رویش قرار گرفته و با او مستقیم در حال صحبت کردن است. در حالی که مشیری حتی آن زمان که خشونت تمام وجودش را فرا گرفته با لحنی آرام و ملایم سخن می‌گوید گاه صریح سخن می‌گوید و گاه پشت تصاویر

آرایه‌های رنگارنگ پنهان می‌شود. او خواهان محبت است (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۵۳)

این دو شاعر معاصر زمان را به گونه‌ای در می‌نوردند که گویی شاعر زمان خود نیستند راهی را در خلوت شاعرانه خود ترسیم می‌کنند و از الفاظ و کلماتی بهره می‌برند که مدلول‌های آن در کودکی است. خاطرات کودکی از یک سو به جهت صفا و صمیمیت نشاط را در آنان بر می‌انگیزد به گونه‌ای که فارغ از هر نوع غم و غصه غرق در خاطرات می‌شوند و زمان را از یاد می‌برند و از سوی دیگر بیانگر معصومیت از دست رفته‌ای است که موجب اندوه و حسرت می‌شود.

۲- بازگشت به طبیعت

همانطور که نهضت رمانتیسم را بازگشت به طبیعت می‌دانند (ثروت، ۱۳۸۵: ۷۱) آن را مادر تسلاها هم می‌دانند (سید حسینی، ۱۳۷۶: ۱۹۶) ذات انسان با طبیعت عجین شده است و با آن خو گرفته است و چون تمام پدیده‌های طبیعت اعم از ماه و خورشید و دریا و آسمان و... ندا دهنده مهربانی و آرامش است انسان به راحتی با آن ارتباط برقرار می‌کند و هرگاه که دغدغه‌های زندگی به او فشار می‌آورد خود را در دامن طبیعت رها می‌سازد تا از زیبایی‌هایش بهره مند شود و به سکون دست یابد. یکی از ویژگی‌های شعر امروز عربی نیز پرداختن به توصیفات طبیعت است.

بیاتی پدیده‌های طبیعت بغداد را در قالب استفهام و تصاویر متعدد بیان می‌کند از بغداد با

عنوان شهر ستاره‌ها یاد می‌کند شهر خورشید و انگور خواستار دیدن آسمان آبی و دجله زیباست از بغداد به عنوان شهر نخل‌ها یاد می‌کند:

بغدادُ یا مَدینَةَ النُّجُومِ / وَ الشَّمْسِ وَ الأَطْفَالِ وَ
الکرومِ / وَ الخُوفِ وَ الهُمومِ / مَتَى أَرَى سَمَاءَ کَ
الزَّرْقَاءِ؟ مَتَى أَرَى دَجْلَةً فی الخَرِيفِ؟ / وَأَنْتَ
یا مَدینَةَ النُّخْلِ وَ البُکَاءِ / مَتَى أَرَى شارِعَکَ
الطویلِ؟ / تَغْسِلُهُ الأمطارُ؟ (بیاتی، ۲۰۰۸: ۲۷۰)

بغدادای شهر ستاره‌ها / و خورشید و انگور و ترس و اندوه / کی آسمان آبی ات را می‌بینم؟ / کی دجله ات را در پاییز می‌بینم؟ / و توای شهر نخل و گریه / کی خیابان‌های بزرگت را می‌بینم؟ / در حالی که باران آن را می‌شوید؟

هریک از این پدیده‌های مذکور مفاهیم تامل بر انگیزی هستند شاعری این نمادها با مخاطب ارتباط صمیمانه‌ای برقرار می‌کند و آن‌ها را به مهربانی فرا می‌خواند آبی آسمان و دجله بیانگر حس آرامش و زیبایی، ستاره و خورشید پرنور حامل زندگی، انگور و نخل نماد رویش و سرسبزی است بیاتی با بیان این پدیده‌ها در واقع مکان پاک گذشته را یاد آور می‌شود و با توسل به آن‌ها در جست و جوی نور و شادمانی و سرور است.

مشیری هم به طبیعت و عناصر طبیعت بازگشت می‌کند گویی طبیعت معشوقه اوست در هوای سحرآمیز حال و هوای دگر است / هر چه دارم همه از حال و هوای سحر است

(مشیری، ۱۳۸۹: ۱۰۸۴) توصیفاتش سرشار از احساسات و عاطفه و زبانش سهل ممتنع است. مشیری شاعر انسان و طبیعت می‌باشد آن‌گاه که برابر انسان‌های ظالم عاجز و ناتوان می‌شود ندای (زندگی را دوست دارم) و ندای ستایش باران رحمت الهی را سر می‌دهد. ندای زندگی را لطافت و صمیمیت را، مهربانی را، ندای رهایی از رنج‌ها را یکدلی را سر می‌دهد:

من زندگی را دوست دارم/ انسان و باران و چمن را می‌ستایم/ انسان و باران و چمن را می‌سرایم/ در این گذرگاه بگذار خود را گم کنم در عشق، در عشق/ بگذار از این ره بگذرم با دوست با دوست... (مشیری، ۱۳۸۶: ۹۱۲)

بیاتی در گریز به طبیعت با سوزی جانکاه و ملتسمانه در آرزوی دیدن وطن و طبیعت آن است حسی که به مخاطب منتقل می‌شود متفاوت از حسی است که با خواندن اشعار مشیری در این مقوله درک می‌شود. بیاتی از رهگذر غربت و دل‌تنگی فریاد بر می‌آورد او خود را گم گشته و حیران می‌بیند و معتقد است ارزش انسان به جایگاهی است که در گذشته به دست آورده است اما مشیری از رهگذر عشق ندا می‌دهد عشق را عامل اصلی خود و طبیعت می‌داند او تا حدی عاشق فرهنگ و ملت ایران است که حاضر است خود بمیرد اما هم وطنانش در آرامش زندگی کنند، احساسات میهن پرستی در اشعارش موج می‌زند گرچه گاهی از اوضاع و مشکلات

ناامید می‌شود اما می‌توان انتظار پیروزی را در اشعارش حس کرد.

بیاتی و مشیری هر دو شاعری میهن پرست‌اند که نسبت به میهن، خود را متعهد می‌دانند بنابراین این ظلم بر سرزمینشان را نمی‌توانند تحمل کنند و به عنوان شاعری که به نهضت رمانتیسم نیز گرایش دارند به طبیعت پناه می‌برند چرا که در آغوش طبیعت بودن یکی از شاخصه‌هایی است که شاعر رمانتیک برای رسیدن به آرامش و سکون به آن پناه می‌برد.

۳- بازگشت به آینده آرمانی (آرمانشهر)

یکی دیگر از مولفه‌های مکتب رمانتیسم بازگشت به آینده آرمانی است وقتی شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه نامساعد می‌شود و ارزش‌های جامعه همه بی ارزش تلقی می‌گردند شاعر یا نویسنده به سرودن اشعار اجتماعی روی می‌آورد و به آلام و گرفتاری‌های مردم جامعه چشم می‌دوزد. در اشعارش به بررسی اوضاع جامعه و مشکلات آن اعم از فقر، محرومیت، سیری، شکم بارگی، حاکمیت خفقان، عدم آزادی، هرج و مرج و فساد، بی بند و باری، جهل و عقب ماندگی، آفات و عیوب اجتماعی و اخلاقی می‌پردازد. شاعری که دارای رویکرد اجتماعی است معتقد است که وقتی نظام حاکم بر جامعه تغییر ناپذیر است پس ساکنان آن جامعه باید تلاش کنند بنابر خواسته و اهدافی که دارند خود را متحول سازند و در راستای آرزوهای خود

گام بردارند.

او را می‌شنوم که مرا می‌خواند: بیا!!

در ادبیات فارسی از آرمان شهر با عنوان‌هایی چون؛ مدینه فاضله، مدینه سعید، ناکجا آباد، شهر لا مکان و... یاد می‌شود. (حیدری، ۱۳۸۲: ۱)

عشق ورزی و همدلی میان آدمیان از ویژگی‌های جهان آرمانی است و شاعر یا نویسنده‌ای که عشق محور اصلی اندیشه او را تشکیل می‌دهد قطعاً تحمل ظلم، بی‌عدالتی، خشونت و ناهنجاری‌ها برابر ملتش سخت و ناگوار خواهد بود. چون وی خواهان بهترین شهر، شهری آرمانی و رویایی است شهری که از آن تنها، گلبنگ سرور به گوش رسد شهری که نسیم صلح و دوستی و سعادت همراه با آرامش گوش را نوازش کند. اما شاعر زمانی که غیر از این را می‌بیند به آینده‌ی آرمانی پناه می‌برد تا روحش را در آن زنده کند. (غنی‌می، ۱۹۸۶: ۸۷)

تا در آن جا به رویاهایش تحقق بخشد.

بیاتی رو به سوی آرمان شهری می‌کند که معتقد است صدایش را می‌شنود که می‌گوید: بیا!!

او در این راه خود را بی‌هویت و تنها می‌بیند سفر می‌کند در حالی که هیچ‌امیدی به بازگشت هویت خود ندارد:

مِنْ لَا مَكَانٍ / لَا وَجْهَ لَا تَأْرِخَ لِي / مِنْ لَا مَكَانٍ / تَحْتَ السَّمَاءِ / وَ فِي عَوِيلِ الرِّيحِ / أَسْمَعُهَا تَنَادِيَنِي :تَعَالِ! (بیاتی، ۲۰۰۸: ۱۳۴)

از ناکجا آبادم / مرا چهره‌ای و تاریخی نیست / از ناکجا آبادم / زیر آسمان و در ناله باد صدای

علی‌رغم این که بسیاری از شعراء در سال‌های پس از کودتا به خاطر ترس و وحشت از رژیم سکوت اختیار کردند اما مشیری هرگز آرام ننشست و همواره زمزمه اعتراض در اشعارش به گوش می‌خورد در اشعارش به درگاه خدا شکایت می‌کند که چرا باید بنده هایش تا این اندازه در رنج و عذاب به سر برند چرا عدالت برچیده شده است؟ چرا انسانیت از بین رفته است؟ چرا همه برای رسیدن به منصب قدرت به زور و ظلم متوسل می‌شوند؟ پس محبت کجاست؟ چرا ترحم و انسان دوستی رنگ باخته است؟

دل‌م می‌خواست دنیا رنگ دیگر بود / خدا با بنده هایش جور دیگر بود... (مشیری، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

شرمتان بادای خداوندان قدرت / بس کنید / بس کنید از این همه ظلم و قساوت / بس کنید (همان، ۶۸۸)

شرمتان بادای خداوندان قدرت / بس کنید / سرب داغ است / این که می‌بارید بر دل‌های مردم سرب داغ / موج خون است / این که می‌رانید بر آن، کشتی خود کامگی را / موج خون... (همان، ۶۸۸)

قرن ما / روزگار مرگ انسانیت است / صحبت از پژمردن یک برگ نیست / وای جنگل را بیابان می‌کنند. (همان، ۴۹۰)

بشر دوباره به جنگل پناه خواهد برد / به کوه خواهد زد / به غار خواهد رفت... (همان، ۵۱۴)

مشیری با وجود تمام ناخشنودی‌هایی که از وضع جامعه دارد، با این حال هرگز ناامید نمی‌شود و حس زیبای امیدواری همواره همراه اوست و معتقد است حتی اگر انسان در بدترین شرایط هم باشد می‌تواند از زمین بلند شود و از نو شروع کند طبیعت را همچو مادری می‌داند که انسان می‌تواند به آن و به تمام اجزای موجود در آن اعم از کوه و غار و... پناه برد و خود را تسلی دهد. او برای رسیدن به آرمان‌های خود از هر روزنه امیدی بهره می‌برد او می‌خواهد انسانیت دوباره جان گیرد و این خود انسان است که باید به آن روح تازه‌ای ببخشد. علی‌رغم این که بیاتی نیز با وجود تمام تلاش‌هایی که برای زنده کردن روح انسانیت انجام داده است اما زندگی را گاهی تبعید گاهی بیش نمی‌بیند که بر بشر تحمیل شده است گاه از امید و گاه از ناامیدی سخن می‌گوید گاه از حس زیبای ولادت و گاه از آرزوی رسیدن مرگ حرف می‌زند. گاهی حس سرگردانی و تحیر وجودش را در بر می‌گیرد و می‌گوید در غربت بودن به مانند عالم برزخی است که انسان در آن نه زنده است و نه مرده، و این بدترین حسی است که یک انسان می‌تواند داشته باشد: *أنت في العُربَة لا تحیا و لا تموت* (بیاتی، ۲۰۰۸: ۴۹۰) و تو در غربت نه زنده می‌مانی و نه می‌میری.

هر دو شاعر هدفشان اصلاح است اما این اصلاح و تغییر تنها بدست خود انسان می‌تواند صورت گیرد البته رکن اصلی تغییر اتحاد و

همدلی است که باید همه مردم با هم آن را داشته باشند تا بتوانند به کمال دست یابند.

۴- دوری از وطن

میهن پرستی و عشق به آن از پر بسامدترین مفاهیمی است که در میان شعرای معاصر دیده می‌شود. بیاتی شاعری است که وطن به مانند معشوقه او تلقی می‌شود و عشق زیاد او به وطن منجر به این شده که تحمل حوادث سیاسی و به تبع آن تغییرات اجتماعی ناشی از آن بر او سنگین آید به همین دلیل علی‌رغم میلش غربت را بر اقامت بر وطن ترجیح می‌دهد و محبت ذاتی خود را نسبت به سرزمین و مردمانش، اجداد و نیاکانش در چمدان کوچ و هجرت مخفیانه از مرزهای عراق عبور دهد و به دور از وطن روزگار گذراند. شاعر نمی‌تواند با تحولات ناگواری که در آشیانه خیالش لانه کرده کنار آید و نسبت به آن تحولات بی تفاوت باشد.

همان طور که مشاهده می‌شود تکرار واژه بغداد توسط شاعر بیانگر عشق و شوق او به سرزمینش است. وطنی که از آن دور افتاده است و آرزو دارد مانند گذشته بغداد بهشت زیبای شاعر گردد تا بتواند بار دیگر به آن باز گردد:

*بغدادُ فی حُبک أهل الهوی ماتوا/ بغدادُ هذِهِ
دمعتی فی الهوی/ بغدادُ إنی ظامئٌ للهوی...*
(بیاتی، ۲۰۰۸: ۸۸)

ای بغداد سرزمینم! عاشقانت در عشق تو جان دادند/ وای وطنم این اشک من است که در عشق

تو جاری است / چرا که من به عشقت تشنه ام...
 بیاتی با کلامی اعتراض آمیز بارها بغداد را
 مورد خطاب قرار می‌دهد که ای وطنم گمان مبر
 من از سر خوشی و بی‌اعتنایی رهایت کرده ام
 بلکه اگر امروز من سرگردان و آواره ام علتش
 تویی من بخاطر تو از آن جا دل کنده ام از
 عشق زیادی که به تو دارم از تو فاصله گرفته
 ام چون تاب ندارم ستیز بر تو و مردمانت را ببینم
 تو والاترینی و من آرزو دارم هر چه سریع تر
 گرفتاری‌ها برطرف شود و من دوباره آسمان
 آبی تو را ببینم و به دامن برگردم. شاعر وقتی
 با بغداد صحبت می‌کند دقیقاً او را به انسانی که
 معشوقه اوست تشبیه می‌کند و در قالب یک
 انسان او را مورد خطاب خود قرار می‌دهد و با
 او درد دل می‌کند مثلاً این که برای بغداد چشم
 و چهره تصور می‌کند. این جان بخشی به بغداد
 باعث شده مخاطب آسان تر با شاعر ارتباط برقرار
 کند و او را و کلامش را بفهمد:

يا وَطَنِي البَعِيدِ / لِأَجْلِ عَيْنِيكِ أَنَا شَرِيدُ/
 لِأَجْلِ عَيْنِيكِ أَنَا وَحِيدُ / مَتَى أَرَى سَمَاءَكَ
 الزَّرْقَاءُ؟ / وَ وَجْهَكَ الصَّامِدِ / يَا مَقْبِرَةَ الأَعْدَاءِ...
 (بیاتی، ۲۰۰۸: ۲۷۱)

ای سرزمین دور من / من بخاطر تو آواره گشته
 ام / بخاطر چشمان تو تنها شده ام / کی می‌توانم
 آسمان آبی ات را ببینم؟ / و کی می‌توانم چهره
 آرامت را ببینم ای مقبره دشمنان؟

مصدق شعر وطنی در شعر معاصر ایران از دوره

مشروطه آغاز می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۴)
 مشیری نیز به عنوان یک ایرانی و به عنوان یک
 شاعر ایرانی میهن پرستی با خودش آمیخته شده
 است او شاعری وطن پرست و عاشق است و
 به قول دکتر زرین کوب «همین عشق و علاقه
 مشیری به ایران باعث شده که او شاعر واقعی
 عصر ما شود» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۳) گرچه او نیز از
 ظلم و ستم و جنگی که بر وطنش خیمه زده است
 از خشونت مستبدان و ویرانی سرزمینش که حکم
 خانه او را دارد، بسیار اندوهگین است و اگرچه
 به آرمانشهر و طبیعت و دوران گذشته کودکی
 و نوجوانی و جوانی خود پناه می‌برد اما با تمام
 این اوصاف او معتقد است در اوج ناامیدی هم
 روزنه‌امیدی هست و هرگز نباید برابر سختی‌ها
 سر پایین آورد و تسلیم شد و وطن را به دست
 مزدوران بی لایق سپرد. او می‌گوید هر ایرانی
 در این خاک و بوم ریشه دارد و تا زمانی که
 زنده ایم و نفس می‌کشیم نباید به هیچ کس
 اجازه دهیم ما را از ریشه ساقط کنند و همیشه
 باید امیدوار بود حتی اگر در بدترین شرایط قرار
 گرفته باشیم. او دلبستگی خود را به مرز و بوم
 کهن به خوبی نمایان می‌سازد:

من این جا ریشه در خاکم / من این جا
 عاشق این خاک، از آلودگی پاکم / من این جا
 تا نفس باقی است می‌مانم / من از این جا چه
 می‌خواهم؟ نمی‌دانم / امید روشنایی گرچه در
 این تیرگی‌ها نیست / من این جا روزی آخر از

دل این خاک با دست تهی / گل بر می افشانم
(مشیری، ۱۳۸۶: ۵۲۳) ما که اطفال این دبستانیم /
همه از خاک پاک ایرانیم / همه باهم برادر
وطنیم / مهربان همچو جسم با جانیم (شاکری
یکتا، ۱۳۸۷: ۱۶)

نتیجه گیری

۱- نوستالژی چون دارای زیر بنای عاطفی است
به صورت ناخود آگاه مولفه‌های مشترکی با
مکتب رمانتیک دارد حتی اگر شاعر یا ادیب
گرایشی نسبت به این نهضت نداشته باشد
وقتی در جریان نوستالژی قرار می‌گیرد به
نمودهای این مکتب هم ناخود آگاه نزدیک
می‌شود.

۲- شاخصه‌هایی که عبدالوهاب البیاتی و فریدون
مشیری در روند اغتراب یا غم غربت از آن
بهره برده اند در موارد ذیل مشترک بوده‌اند:

- نوستالژی دوری از وطن

- بدوی گرایی یا بازگشت به دوران کودکی

- بازگشت به طبیعت

- بازگشت به آینده آرمانی یا آرمانشهر

۳- مولفه‌های عشق و میهن پرستی، آزادی،
انسان دوستی، صلح پر بسامدترین واژگان به
کار رفته در اشعار این دو شاعر است.

۴- بیاتی و مشیری شاعرانی وطن پرست و ملی
گرا با رویکردی اجتماعی هستند و تنها متعلق
به فرهنگ سرزمین ایران و عراق نیستند بلکه
متعلق به جهانیانند.

۵- بیان هر دو ساده و روان است با این تفاوت
که بیاتی هنگام خشونت و اعتراض بیانی
تند و گزنده دارد و صریح سخن می‌گوید اما
مشیری از آن جایی که خشونت را نفی می‌کند
و خواهان محبت است حتی هنگام اعتراض
نیز لحنی ملایم و آرام دارد گاه صریح سخن
می‌گوید و گاه غیر صریح کلامش را پشت
تصاویری رنگارنگ مخفی می‌کند چرا که
جلوه اش بیشتر است.

۶- مهم ترین هدف این دو شاعر آزادی وطن،
صلح انسان‌ها است و چون هردو برابر انسانیت
خود را ملزم و متعد می‌دانند به همین دلیل
دیگران را به عقیده‌ای که بدان ایمان دارند
دعوت می‌کنند.

۷- اتحاد و پیوند بیاتی و مشیری با طبیعت از
برجسته‌ترین ویژگی‌های شعرای آنان است
که از آن مدد جسته‌اند تا به وسیله آن دنیای
آرمانی خود را به تصویر بکشند.

منابع و مأخذ

- أنوشه، حسن (۱۳۷۶): فرهنگ نامه ادبی فارسی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات
- آریانپور، منوچهر (۱۳۸۰): فرهنگ پیشرو آریانپور، تهران، جهان رایانه
- ارمی، سیما (۱۳۹۱): تحلیل الگویی نموده‌های رمانتیسیم در شعر سپهری، نشریه پژوهش‌های ادبی و بلاغی، سال اول، شماره اول
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰): فرهنگ معاصر انگلیسی-فارسی، تهران، فرهنگ معاصر
- البیاتی، عبدالوهاب (۲۰۰۸م): دیوان، الأعمال الشعریة الكاملة، المجلد الأول، بیروت، دارالعودة، لا ط
- البیاتی، عبدالوهاب (۲۰۰۸م): دیوان، الأعمال الشعریة الكاملة، المجلد الثاني، بیروت، دارالعودة، لا ط
- البیاتی، عبدالوهاب (۱۳۴۸): آوازهای سندباد، ترجمه، م سرشک، انتشارات نیل، ط الأولى
- ثروت، منصور (۱۳۸۵): آشنایی با مکتب‌های ادبی، چاپ اول، تهران، سخن
- جحا، میثال خلیل (۲۰۰۳م): أعلام الشعر العربی الحدیث، بیروت، دارالعودة
- جعفری، مسعود (۱۳۷۸): سیر رمانتیسیم در اروپا، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- حیدری، فاطمه (۱۳۸۲): چشم اندازه‌های آرمان شهر در شعر فارسی با تکیه بر آثار نظامی، عطار، سعدی، جامی، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی ناصر نیکو بخت
- دهباشی، علی (۱۳۷۸): به نرمی باران (جشن نامه فریدون مشیری) تهران، سخن
- رزوق، خلیل (۱۹۹۵): شعر عبدالوهاب البیاتی فی دراسة الأسلوبیة، بیروت، موسسه الأشراف
- رجبی، فرهاد (۱۳۹۰): دغدغه‌های اجتماعی شعر عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث، مجله زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۴، سال سوم
- سلدن، رامان (۱۹۹۸): النظریة الأدبیة المعاصرة، ترجمة: جابر عصفور، القاهرة، دار قباء، لا ط
- سید حسینی، رضا (۱۳۷۶): مکتب‌های ادبی، جلد اول، چاپ یازدهم، تهران، نگاه
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷): نگاهی به فروغ، تهران، مروارید
- شاکری یکتا، محمد علی (۱۳۸۴): زندگی و شعر فریدون مشیری، ۲ جلد، چاپ اول، تهران، نشر ثالث
- شاکری یکتا، محمد علی (۱۳۸۷): آسمانی از نام خورشید (زندگی و شعر فریدون مشیری) جلد دوم، تهران، نشر ثالث
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷): ادوار شعر فارسی، تهران، سخن
- صبحی، محی‌الدین (۱۹۸۷): الرویا فی شعر البیاتی، الطبعة الولی، بغداد، دار الشون الثقافیة العامیة
- العشماوی، محمد زکی، أعلام الأدب العربی الحدیث و إتجاهاتهم الفنیة، لا مک، موسسه جائزة عبد العزیز سعود الباطین للإبداع الشعری، لا ط، لا ت

- العبدلله، یحیی (۲۰۰۵)؛ الإغتراب (دراسة تحليلية لشخصيات الطاهر بن جلون الروائية) بیروت، مؤسسة العربية للدراسات و النشر
- فورست، لیلیان (۱۳۷۵)؛ رمانتیسیم، ترجمه مسعود جعفری، چاپ اول، تهران مرکز
- محمد آملی، محمد رضا (۱۳۸۲)؛ ترانه آبی زندگی (بررسی زندگی اجتماعی و ادبی فریدون مشیری) تهران، نگاه
- مشیری، فریدون (۱۳۸۱)؛ بازتاب نفس صبحدمان (دیوان اشعار) تهران، نشر چشمه، چاپ سوم
- محمد غنیمی، هلال (۱۹۸۹م) الرومانتیکیه، بیروت، دار العودة